

تعبیرات و اصطلاحات مولانا از عقل در مثنوی معنوی

علی عسکری*

مقدمه

عقل یکی از ارزشمندترین مواهب الهی در وجود انسان و فصل ممیز آدمی از موجودات دیگر است. با این نیروست که مفاهیم و مسائل و امور را درک می‌کنیم و درست و نادرست و، به قول مولانا، زشت و نغز را از هم تشخیص می‌دهیم.^۱ خداوند انسان را همواره به تدبیر و تعقل فرا خوانده است و آیات و روایات مربوط به ارزش و عظمت عقل و لزوم پیروی از آن بی‌شمار است.

در آثار اندیشمندان فیلسوف یا عارف ایرانی که قبل یا بعد از مولانا بوده اند مطالب و تعبیرات فراوانی در باب عقل وجود دارد؛ اما این موضوع در حوزه فلسفه و عرفان با هم متفاوت است. بر خلاف حوزه فلسفه که عقل همیشه عزیز و محترم و ستوده است و اساس کار فیلسوف بر آن مبتنی است، در عرفان نه همیشه از عقل ستایش می‌شود و نه اساس کار عارف در شناخت اسرار و حقایق بر آن مبتنی است.

چکیده: در ادبیات عرفانی ما، در هر دو حوزه نظم و نثر، سخن از عقل و اقسام و مراتب آن بسیار است. گاهی از آن تمجید و ستایش شده است و گاهی نیز نکوهش، به ویژه وقتی که پای عشق در میان باشد و عقل در مقابل عشق قرار گیرد. بیشترین مطالب را درباره عقل و اقسام و مراتب آن، مولانا در اثر عظیم خود مثنوی معنوی ارائه کرده است. با اینکه او این مطالب را از نظر علمی و فلسفی، سیستماتیک و منظم مطرح نکرده است می‌توان گفت در این موضوع عالیتین مطالب را عرضه نموده است. به طور کلی، تعبیرات مولانا را از عقل می‌توان به دو گروه عمده عقل ممدوح و عقل مذموم تقسیم کرد. تعبیرات و اصطلاحات او از عقل ممدوح عبارت اند از: عقل کل، عقل کلی، عقل کامل، عقل عقل، عقل ایمانی، عقل روشن و عقل خدادادی؛ و از عقل مذموم عبارت اند از: عقل جزوی، عقل تحصیلی، عقل پای سست، عقل کاذب، عقل بحثی، عقل عام، عقل اسیر، عقل مُفلسف و.... دلیل نکوهش مولانا از عقل جزئی و نظایر آن این است که این عقل پا را از حد خود فراتر می‌نهد و از قلمرو مجاز خود که امور مادی و این جهانی است خارج می‌شود و معمولاً کارش سودجویی و حيله‌گری است.

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، مرکز بهشهر.

۱. فرق زشت و نغز از عقل آورید نی ز چشمی کز سیه گفت و سپید

(مثنوی: ۶/۲۹۶۷)

کلیدواژه: اصطلاحات کلامی در ادبیات، مولوی، مثنوی،

عقل، عشق.

عقل مادی و جزئی است زمانی که بخواهد پا را از محدوده خود فراتر نهد. مثلاً به ابیات و اشعاری از چند شاعر عارف توجه فرمایید:

عقل در کوی عشق ره نبرد
تو از آن کور چشم، چشم مدار
کاندر اقلیم عشق بی کارند
عقلهای تهی رو پر کار
کی توان گفت سر عشق به عقل؟!
کی توان سفت سنگ خاره به خار؟!
راه توحید را به عقل مجوی
دیده روح را به خار مخار

(سنایی: ۲۰۱)

عشق اینجا آتش است و عقل دود
عشق کامد در گریزد عقل زود
عقل در سودای عشق استاد نیست
عشق کار عقل مادرزاد نیست

(عطار: ۱۸۷)

عقل راه ناامیدی کی رود
عشق باشد کان طرف بر سر دود
لاابالی عشق باشد نی خرد
عقل آن جوید کر آن سودی برد
تُرک تاز و تن گداز و بی حیا
در بلا چون سنگ زیر آسیا
پاک می بازد نباشد مزد جو
آنچنانک پاک می گیرد ز هو

(مثنوی: ۱۹۶۶/۶ - ۱۹۷۰)

عشق را در پیچش خود یار نیست
محرمش در ده یکی دیار نیست
نیست از عاشق کسی دیوانه تر
عقل از سودای او کور است و کر

در ادبیات عرفانی ما، چه در حوزه نثر و چه در حوزه نظم، سخن از عقل و اقسام و مراتب آن بسیار است. گاهی عرفای ما به تمجید و ستایش آن پرداخته اند: از جمله، عقل، نخستین تجلی الهی و اولین آفریده خداست، زیربنای جهان هستی است، رسول الهی است، سیر به سوی حق دارد، حقیقت جوست، همراز خداست، پیشوا و راهنمای انسان به سوی حقایق است، وسیله عبادت حق و چراغ عبودیت است، حق از باطل و طاعت از معصیت و علم از جهل بدان امتیاز داده می شود و بسیاری مطالب دیگر از این دست. مثلاً مولانا در مثنوی می گوید:

تا چه عالمهاست در سودای عقل
تا چه با پنهانست این دریای عقل

(۱۱۰۸/۱)

نی که اول دست یزدان مجید
از دو عالم پیشتر عقل آفرید

(۱۹۳۶/۲)

عاقبت بین است عقل از خاصیت
نفس باشد کاو نبیند عاقبت

(۱۵۴۸/۲)

گفت من عقلم رسول ذوالجلال
حجة اللهم، امان از هر ضلال

(۲۳۰۹/۴)

لنگر عقل است عاقل را امان
لنگری دریوزه کن از عاقلان

(۴۳۱۲/۳)

گاهی نیز عرفای ما بر عقل تاخته و سخت به نکوهش آن پرداخته اند، به ویژه وقتی که پای عشق در میان می آمد، و در مسئله شناخت حق و وصال به او و کشف حقایق و اسرار و امور ماورای جهان مادی، عقل در مقابل عشق قرار می گرفت. البته اینجا مقصود از عقل، عقل کل و اول ما خلق الله و عقل رحمانی نیست بلکه

البته این عقل ستیزیهای عرفا و دعوت به عشق و محبت از سوی آنها دلایلی دارد. یکی از این دلایل، عکس العمل آنهاست در برابر فلاسفه و عقلیون که عقل را برای شناخت اسرار و حقایق و هدایت و سعادت انسانها کافی می دانستند و بعثت انبیا را غیرلازم می انگاشتند و، به همین سبب، از سوی عرفا و علما به کفر منسوب می شدند، چنانکه عطار در مصیبت نامه می گوید:

مرد دین شو محرم اسرار گرد
وز خیال فلسفی بیزار گرد
نیست از شرع نبی هاشمی
دورتر از فلسفی یک آدمی

دلیل مهم دیگر، سرخوردگی و ناامیدی ای بود که از عقل ایجاد شده بود؛ چرا که آن همه جنگها و کشتارها و خونریزیها و ویرانیها و اوضاع نابسامان اجتماعی و بدبختیها و بیچارگیهای مردم ناشی از همین عقل جزئی و تجربی شیطنت گر و سودجو بوده است و دعوت به عشق و عرفان از سوی عرفا، در حقیقت، نوعی مرهم گذاشتن بر این دردهای جانکاه و امیدوار ساختن مردم به زندگی بود.

نکته دیگر اینکه راه عقل و فلسفه برای شناخت اسرار و حقایق، راهی دشوار و پیچ در پیچ است؛ اما راه دل و عشق راهی روشن و آسان یاب است و عام و خاص می توانند از آن بهره ببرند. صائب تبریزی درباره گرفتاریهای شناخت عقلی می گوید:

با عقل گشتم همسفر یک کوچه ره از بی کسی
شد ریشه ریشه دامنم از خار استدلالها

معمولاً هر مبحث و موضوعی سابقه ای در بین گذشتگان دارد و متأخران تا حدودی تحت تأثیر اندیشه های گذشتگان هستند، چنانکه در باب خود مولانا از قول وی نقل شده است:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او
ما از پی سنایی و عطار آمدیم

زانک این دیوانگی عام نیست
طب را ارشاد این احکام نیست
(مثنوی: ۱۹۷۶-۱۹۸۰)

عقل بند ره روان است ای پسر
بند بشکن، ره عیان است ای پسر
عقل بند و دل فریب و جان حجاب
راه از این هر سه نهان است ای پسر
(کلیات شمس)

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است
کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد

(حافظ)

قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق
چو شبمی است که بر بحر می کشد رقمی

(حافظ)

هش دار که گر وسوسه عقل کنی گوش
آدم صفت از روضه رضوان به در آیی

(حافظ)

کسی کاو عقل دوراندیش دارد
بسی سرگشتگی در پیش دارد
ز دوراندیشی عقل فضولی
یکی شد فلسفی دیگر حلولی
خرد را نیست تاب نور آن رو
برو از بهر او چشمی دگر جو

(لاهیجی، ابیات ۱۰۲-۱۰۰)

خرد از دیدن احوال عقبا
بود چون کور مادرزاد دنیا
ورای عقل طوری دارد انسان
که بشناسد بدان اسرار پنهان

(لاهیجی، ابیات ۴۳۰ و ۴۲۹)

موارد، به معنی عقل کامل انسانی است که محیط به شناخت هستی و آگاه از اسرار الهی است و بر هوای نفس چیره می باشد و انسان را به وصال حق راه می نماید. مولانا از همین نوع عقل با تعبیرات دیگری از قبیل عقل ایمانی، عقل عرشی، عقل خدادادی یاد می کند. همچنین از عقلهای خداجو و کمال طلب انسانهای پرورش یافته نیز با عناوینی از قبیل عقل مشیر، عقل دام بین، عقل پندتوز، عقل شریف به نیکی یاد می کند. در تفصیل مطلب به تقسیم بندی عقل به شرح زیر می پردازیم:

۱. عقل کل، عقل کلی

همانگونه که ذکر شد، عقل کل یا عقل کلی در اصطلاح مولوی به دو معنی است: یکی عقل مجرد علوی فارق از ماده و مادیات که در اصطلاح حکما، نخستین جلوه ذات حق و نخستین صادر از مصدر پروردگاری اوست و از آن به عقل اول نیز تعبیر می کنند. عقل جزئی ما، به واسطه عقول دیگر و از جمله عقل فعال، با عقل کل یا عقل اول مربوط و از آن بهره مند است و جریانهای ذهنی و اندیشه ها و سخنان ما نیز از همین راه به عقل کل تعلق و بستگی دارد (استعلامی، ۱۳۶۷: ۱ / ۳۶۵؛ همایی، ۱۳۶۹: ۴۶۹).

ابیات زیر از مثنوی، گویای این مطلب است:

نی که اول دست یزدان مجید
از دو عالم پیشتر «عقل» آفرید^۲

(۱۹۳۷۶)

جهد کن تا پیر عقل و دین شوی
تا چو عقل کل تو باطن بین شوی
از عدم چون عقل زیبا رو گشاد
خلعتش داد و هزارش نام داد

(۱۲۷۸/۴-۱۲۷۹)

کل عالم صورت «عقل کل» است
کاوست بابای هر آنک اهل قل است

(۳۲۵۹/۴)

۲. یادآور این حدیث است: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ».

قبل از مولانا در آثار و سخنان شاعران عارف مسلک یا زاهد پیشه ای چون سنایی، خاقانی، نظامی، عطار و، همچنین، عارفانی چون ابوسعید ابوالخیر، محمد و احمد غزالی، عین القضات، نجم الدین رازی و... مطالبی در مورد عقل و ستایش یا نکوهش آن آمده است؛ اما مطالب و سخنان آنها در مقایسه با مولانا بسیار محدود و اندک است.

مولانا در مثنوی در باب عقل و اقسام و مراتب آن مطالب فراوانی گفته است؛ به طوری که در این اثرش بیش از پانصد بار از کلمه خرد و عقل و عقول همراه با تعبیرات و اصطلاحات متعدد استفاده کرده است که در هیچ یک از منظومه های عرفانی و تعلیمی ادبیات فارسی این بسامد وجود ندارد. او این مطالب را از نظر علمی و فلسفی، سیستماتیک و منظم مطرح نکرده ولی می توان گفت در این موضوع عالیتین مطالب را بیان کرده است. روش جلال الدین در این کتاب مانند روش یک دانشمند نیست که خود را مجبور به سیستماتیک کردن مدرکات خود ببیند و مقید باشد که تعریف جامع و مانع برای موضوعات خود بیاورد و قواعد تصفیه شده ای را به کار ببرد. او می خواهد آنچه را درک می کند بگوید، خواه قابل نظم و ترتیب علمی و فلسفی بوده باشد یا نه. کاری که جلال الدین درباره موضوعات عالی علمی و فلسفی مانند عقل صورت داده است، این است که انواعی از عقل و خواص و فعالیتهای آن را با مثالها و بیانات کاملاً شیوا مطرح می نماید (جعفری، ۱۳۶۱: ۱۶).

در تعبیرات مولانا، به طور کلی، عقل به دو گروه تقسیم می شود: الف) عقل ممدوح؛ ب) عقل مذموم.

الف) عقل ممدوح

عقلی که در نظر مولانا ممدوح شمرده می شود و بارها با عناوین و توصیفات مختلف از آن تمجید و ستایش شده است عموماً عقل کل یا عقل کلی است که گاهی به معنی عقل اول و نخستین صادر از مصدر پروردگاری می باشد که زیربنای جهان هستی است و تمام صورتهای درونی انسان و کائنات جهان طبیعت از نموده های آن است؛ و، در بیشتر

البته گاهی اسرار و حقایق و مسائل و اموری وجود دارد که حتی از حد درک عقل کل و کامل هم فراتر است و آنها را دچار حیرت و سرگشتگی می کند:

نعلهای بازگونه است ای پسر
عقل کلی را کند هم خیره سر

(۲۷۴۹/۵)

پس چنان بحری که در هر قطر آن
از بدن ناشی تر آمد عقل و جان
کی بگنجد در مضیق چند و چون
عقل کل اینجاست از لایعلمون

(۱۶۲۵/۶-۱۶۲۶)

۳. عقل عقل

تعبیر «عقل عقل» همان معنی عقل کل را دارد و مانند آن در دو معنی به کار رفته است: یکی عقل مجرد قدسی و نخستین جلوه پروردگار و دیگر در معنی عقل کامل رسا و حقیقت جو و معرفت یاب.

باز عقلی کاو رمد از «عقل عقل»
کرد از عقلی به حیوانات نقل

(۳۳۲۰/۱)

«عقل عقل» اند اولیا و عقلها
بر مثال اشتران تا انتها

(۲۴۹۸/۱)

بند معقولات آمد فلسفی
شهسوار «عقل عقل» آمد صنفی
عقل عقلت مغز و عقل پوست پوست
معدۀ حیوان همیشه پوست جوست

(۲۵۲۷/۳-۲۵۲۸)

عقل دفترها کند یکسر سیاه
«عقل عقل» آفاق دارد پر زماه

(۲۵۳۱/۳)

عقل کآن باشد ز دوران زحل
پیش «عقل کل» ندارد آن محل
از عطارد و زحل دانا شد او
ما ز داد کردگار لطف خو
علم الانسان خم طغرای ماست
علم عندالله مقصدهای ماست

(۲۵۸۵/۵-۲۵۸۷)

۲. عقل کامل

معنی دیگر عقل کل، عقل کامل رساست که محیط به همه اشیاست و حقایق امور را به شایستگی درک می کند. این نوع عقل به اعتقاد مولوی مخصوص صنفی خاص از بندگان مقرب و برگزیدگان حق تعالی است که شامل انبیا و اولیا و اقطاب و ابدال و مشایخ راستین و عباد مخلصین می شود (همایی، ۱۳۶۹: ۴۶۹)

مولوی از همین عقل گاهی به عقل کامل نیز تعبیر می کند. ابیات زیر به این معنی از عقل کل مربوط است:

بود مردی صالحی ربانی
عقل کامل داشت و پایان دانی

(۱۴۷۳/۵)

همچنان در آینه جسم ولی

خویش را ببند مرید ممتلی

از پس آینه عقل کل را

کی ببیند وقت گفت و ماجرا

(۱۴۳۷/۵-۱۴۳۸)

همچو میل مفرط آن نو مرید
سوی آن پیر جوان بخت مجید
جزو عقل این از آن «عقل کل» است
جنبش این سایه زان شاخ گل است

(۳۶۴۳/۴-۳۶۴۴)

«عقل کامل» را قرین کن با خرد
تا که باز آید خرد زان خوی بد

(۷۳۸/۵)

۴. عقل مازاغ

همان عقل کل و نور بصیرت انبیا و اولیا و خاصان درگاه الهی است که خطا و اشتباه در آن راه ندارد:

عقل کل را گفت مازاغ البصر
عقل جزئی می کند هر سو نظر
عقل مازاغ است نور خاصگان
عقل زاغ استاد گور مردگان

(۱۳۰۹/۴ - ۱۳۱۰)

۵. عقل کهن

تعبیر دیگری است از عقل کامل و آگاه و پخته ای که انسان را به سوی بخت و سعادت رهنمون می شود:

از کبابش مانع آمد آن سخن
بخت نو بخشد تو را عقل کهن

(۱۴۷/۳)

۶. عقل روشن

عقل روشن تعبیر دیگری است که مولوی آن را در معنی عقل خداجو و معرفت یاب به کار می برد که قادر به درک حقایق است و انسان را به وصال حق راه می نماید. مولانا در داستان صیادان و آبگیری که سه ماهی عاقل و نیم عاقل و ابله مغرور در آن بودند، بعد از پشیمانی ماهی نادان و مغرور که می گفت اگر آزاد شوم، دیگر در این برکه نمی مانم و به دریا می روم، می گوید:

این تمنی هم ز بی عقلی اوست
که نبیند کآن حماقت را چه خوست
آن ندامت از نتیجه رنج بود
نه ز «عقل روشن» چون گنج بود

(۲۲۹۵/۴ - ۲۲۹۶)

و در حکایت شیر و روباه و خر، از زبان روباه وقتی که بار دوم برای فریب دادن خر می رود می گوید:

توبه ها اش را به فن بر هم زیم
ما عدوی عقل و عهد روشنیم

(۲۵۸۳/۵)

۷. عقل ایمانی

عقل ایمانی، قوه و نیرویی است که انسان را به سود و زیان و خیر و شرّ هر چیز و هرکار راهنمایی و از لغزشها و مهالک زندگانی نگاهبانی می کند و مشمول حدیث معروف «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَاکْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» می شود. این عقل متکی بر ایمان و کمال طلب و معرفت یاب است و یک قوه قدسی و متعلق به عرش و عالم بالاست:

عقل و جانها بی گمانی عرشیند
در حجاب از نور عرشی می زیند

(۶۱۹/۵)

«عقل ایمانی» چو شحنه عادل است
پاسبان و حاکم شهر دل است
همچو گربه باشد او بیدار هوش
دزد در سوراخ ماند همچو موش...
گریه چه؟ شیر شیر افکن بود
«عقل ایمانی» که اندر تن بود

(۱۹۸۶-۱۹۸۹)

۸. عقل صبراندیش

عقلی است آگاه و حقیقت طلب که لیاقت پیشوایی و هدایتگری انسان را دارد. مولانا در پایان حکایت آن فقیهی که ابتدا در مجلس پادشاه از خوردن شراب امتناع می کرد، از زبان شاه به فقیه می گوید:

دیگران را بس به طبع آورده ای
در صبوری چُست و راغب کرده ای
هم به طبع آور به مردی خویش را
پیشوا کن «عقل صبراندیش» را

(۳۹۷۶-۳۹۷۷)

۹. عقل خدادادی و عقل مکسبی (تحصیلی)

اصطلاح دیگری که مولوی برای عقل به کار می برد، یکی عقل خدادادی و بخشش یزدان است که به معنی علم و دانش و مرادف آن می باشد. به تعبیری همان علم

پیش کن آن «عقل ظلمت سوز» را

(۳۶۹۰/۱)

۱۲. عقل دام بین

عقل انسانهای بصیر و پخته و پرورش یافته ای است که عاقبت بین است و فرق خوب و بد را تشخیص می دهد و برخلاف حس در دامهای نفس و دنیا گرفتار نمی شود:

ای خنک چشمی که عقلستش امیر
عاقبت بین باشد و حبر و قریر
فرق زشت و نغز از عقل آورید
نی ز چشمی کز سیه گفت و سپید
چشم غره شد به خضرای دمن
عقل گوید بر محک ماش زن
آفت مرغ است چشم کام بین
مخلص مرغ است «عقل دام بین»

(۲۹۶۶/۶_۲۹۶۹)

۱۳. عقل مشیر

عقلی که راهنمای انسان در مسائل زندگی است:

تو غیاث از چرخ دولابی بگیر
گردشش از کیست؟ از «عقل مشیر»

(۳۳۳۱/۱)

۱۴. عقل دراک

عقلی که مسائل و امور را نیک درمی یابد:
«عقل دراک» از فراق دوستان
همچو تیرانداز اشکسته کمان

(۳۶۹۳/۳)

۱۵. عقل پندتوز

عقلی که نصیحت گر و خیرخواه است:
آمدند از رغم «عقل پندتوز»
در شب تاریک برگشته ز روز

لدنی و شهودی و حضوری است که انبیا و اولیا بدون نیاز به آموزش، از منبع وحی الهام می گرفتند. مصون از هر گونه خطا و اشتباه است و به تعبیر مولوی چشمه آن در میان جان است و از جان می جوشد؛ دیگری عقل و علم اکتسابی و تحصیلی یا حصولی است که از طریق آموختن و کسب تجربه حاصل می شود و در مقایسه با عقل خدادادی چندان ارزش و اعتباری ندارد.

عقل دو عقل است: اول «مکسبی»

که در آموزی چو در مکتب صبی

از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر

از معانی و ژ علوم خوب و بکر

عقل تو افزون شود بر دیگران

لیک تو باشی ز حفظ آن گران...

عقل دیگر «بخشش یزدان» بود

چشمه آن در میان جان بود

چون زسینه آب دانش جوش کرد

نه شود گنده نه دیرینه نه زرد

ور ره نبعش شود بسته چه غم

کاو همی جوشد ز خانه دم به دم

«عقل تحصیلی» مثال جویها

کآن رود در خانه ای از کویها

راه آبش بسته شد شد بی نوا

از درون خویشتن جو چشمه را

(۱۹۶۹-۱۹۶۰/۴)

۱۰. عقل من لدن

این عقل می تواند تعبیر دیگری از عقل خدادادی و الهی باشد:

با سیاستهای جاهل صبر کن

خوش مدارا کن به «عقل من لدن»

(۲۰۴۰/۶)

۱۱. عقل ظلمت سوز

عقل روشن و کاملی است که آگاه به اسرار و حقایق

است و ظلمت جهل و گمراهی را از بین می برد:

در شب تاریک جوی آن روز را

عقل جزئی و محدود انسانی است. مراد از عقل جزئی، عقل ناقص نارساست که بیشتر افراد بشر کم و بیش در آن شریک اند. سروکار آن فقط با قوانین و روابط طبیعت است و راهی به قلمرو عشق و عالم حقایق و اسرار ندارد. این درجه از عقل برای درک حقایق امور و اشیا کافی و رسا نیست، چرا که در معرض آفت وهم و گمان است و همین ظن و وهم است که با عقل می آمیزد و پایه استدلالات عقلی را واهی و سست می کند. باید عقل جزوی را با عقل کل که مخصوص خاصگان و مقربان بارگاه الهی است پیوند داد، تا به برکت آن پیوند متبدل به عقل کلی شود (همایی، ۱۳۶۹: ۴۶۶-۴۶۷).

از صفات این عقل، شیطنت، گریزی، تزویر، مکر، حيله گری، سودجویی، توجه به امور پست و امثال اینهاست. عقل جزوی را باید با عقل کل که مخصوص خاصان و مقربان بارگاه الهی است پیوند داد تا به برکت آن پیوند، به عقل کلی بدل شود:

مر تو را عقلی است «جزوی» در نمان
کامل العقلی بجواندر جهان
جزو تو از کل او کلی شود
عقل کل بر نفس چون غلی شود

(۲۰۵۲/۱-۲۰۵۳)

«عقل جزوی» عقل استخراج نیست
جز پذیرای فن و محتاج نیست
قابل تعلیم و فهم است این خرد
لیک صاحب وحی تعلیمش دهد

(۱۲۵۵/۴-۱۲۵۶)

«عقل جزوی» عشق را منکر بود
گرچه بنماید که صاحب سر بود

(۱۹۸۲/۱)

«عقل جزوی» آفتش وهم است وطن
زانکه در ظلمات شد او را وطن

(۲۷۰۳/۶)

۱۶. عقل حارس

عقلی که مراقب و نگهبان مسائل و امور در زندگی است و آنها را زیر نظر دارد:

تا درآمد حکم و تقدیر اله
«عقل حارس» خیره سرگشت و تباه
حکم و تقدیرش چو آید بی وقوف
عقل که بود؟ در قمر افتد خسوف

(۲۱۶۷-۲۱۶۶/۵)

۱۷. عقل شریف

عقلی که نورانی و آگاه به حقایق است:

متهم نفس است نه «عقل شریف»
متهم حس است نه نور لطیف

(۳۴۹۹/۲)

۱۸. عقل خوش پی

عقل با بصیرت و خداجویی که راه به حقایق می برد:

چشم حس را هست مذهب اعتزال
دیده عقل است سنی در وصال
هرکه بیرون شد ز حس سنی وی است
اهل بیش چشم «عقل خوش پی» است

(۶۴،۶۱/۲)

۱۹. عقل متقد

عقل پرورش یافته و با تجربه و پاکی که نیک و بد و حقایق امور را تشخیص می دهد:

او به بینی بو کند ما با خرد
هم ببویمش به «عقل متقد»

(۳۴۹۹/۳)

ب) عقل مذموم (عقل جزئی)

عقلی که بارها در مثنوی تخطئه و محکوم شده است

- (۱۵۵۸/۳) خوبی و خوشی پیش نمی رود.
 «عقل جزوی» گاه چیره گه نگون
 مولانا در جای دیگر نیز می گوید:
 عقل کلّی ایمن از ریب المنون
 عقل سر تیز است لیکن پای سست
 (۱۱۴۵/۳) زانک دل ویران شدست و تن درست
 (۱۱۹/۶)
۲. عقل کاذب
 در حکایت آن نادانی که می گفت: این جهان چقدر
 خوب و خوش می بود اگر مرگ و زوالی در کار نبود،
 آمده:
 «عقل کاذب» هست خود معکوس بین
 زندگی را مرگ بیند ای غبین
 (۴۶۳/۵) (۱۲۵۸/۴)
- «عقل جزوی» عقل را بد نام کرد
 کام دنیا مرد را بی کام کرد
- مولانا می گوید: این عقل جزوی کاذب ما، حقایق
 را برعکس می بیند، زیرا مرگ و رها شدن از تنگناها و
 گرفتاریهای این جهان مادی و رفتن به آن سرای باقی و
 جهان گسترده و لایتناهی، زندگی و حیات واقعی تازه ای
 است نه مرگ و نیستی.
 (۱۷۶۴/۵)
- «عقل جزوی» کرکس آمد ای مُقل
 پُر او با جیفه خواری متصل
 (۴۱۳۸/۶)
۳. عقل مجمّد
 آنجا که مولانا از طریق تمثّل یعنی آوردن مثل و مانند و
 تصویر پدیده های معنوی به بیان حقایق ماورای عالم
 مادی می پردازد تا عقل افسرده و بی تحرّک ما، تحرّکی
 به سوی عوالم معنا پیدا کند، می گوید:
۱. عقل پای سست
 در داستان آن صوفی ای که بر خلاف انتظار زنش ناگهان
 از محل کسب خود به خانه برگشت و او را با کفش
 دوزی در خلوت یافت، آمده:
 آن نمی دانست «عقل پای سست»
 که سبو دایم ز جو ناید درست
 (۱۷۳/۴)
- جای سوز اندر مکان کی در رود؟
 نور نامحدود را حد کی بُود؟
 لیک تمثیلی و تصویری کنند
 تا که دریابد ضعیفی عشقمند
 مثل نبود لیک باشد آن مثیل (مثال)
 تا کند «عقل مجمّد» را گسیل
 (۱۱۸-۱۱۶/۶)
- مولانا می گوید: عقل ضعیف و ظاهربین ما، عاقبت
 نگر نیست و نمی داند که کارها همیشه طبق انتظار ما به
۴. عقل موشی

او ز شرّ عامه اندر خانه شد
 او ز ننگِ عاقلان دیوانه شد
 او ز عار «عقل کند تن پرست»
 قاصداً رفت است و دیوانه شدست

(۱۴۳۵/۵ - ۱۴۳۴/۲)

مولانا در جای دیگر همین مضمون را با تعبیر «عقل دوراندیش» آورده است (نک: سطور بعد).

۷. عقل دوراندیش و عقل و علم تقلیدی

یعنی عقل حسابگری که در امور مادی و سود و منفعت شخصی، تعمق و دوراندیشی دارد و از عوالم معنوی به دور است. به نظر مولانا چنین عقل و خردی را باید کنار گذاشت و دست در جنون عشق زد:

«علم تقلیدی» و بال جان ماست
 عاریه ست و ما نشسته کآن ماست
 زین خرد جاهل همی باید شدن
 دست در دیوانگی باید زدن...
 آزمودم «عقل دوراندیش» را
 بعد از این دیوانه خواهم خویش را

(۲۳۳۲ - ۲۳۲۷/۲)

۸. عقل عام و عقل عوام

یعنی همین عقل جزئی و مادی انسانهای معمولی و عامه مردم. مولانا در حکایت گفتگوی بهلول و درویش عارفی که از حالات خود برای بهلول سخن می گفت، از زبان بهلول می گوید:

آنچنانش شرح کن اندر کلام
 که از آن بهره بیاید «عقل عام»

(۱۸۹۴/۳)

یا در پایان حکایت فرزندان عزیز که جویای پدر بودند، وقتی که به توصیف حال عاشق حق می پردازد، در پایان آن می گوید:

مولانا آنجا که از روح متصل به منبع فیض الهام مردان کاملی چون خضر سخن می گوید که حتی عقل خداجوی مردان بزرگی چون موسای پیغمبر در برابر اعمال شگفت انگیز آن حیران می شود، اصطلاح عقل موشی را برای عقل حقیر و کوتاه بین جزئی می آورد و آن را به کلی به دور از عوالم غیب می داند:

چون مناسبهای افعال خضر
 عقل موسی بود در دیدش کدر
 نامناسب می نمود افعال او
 بیش موسی، چون نبودش حال او
 عقل موسی چون شود در غیب بند
 «عقل موشی» خود کی است ای ارجمند!؟

(۳۲۶۴ - ۳۲۶۲/۲)

۵. عقل بحثی

آنجا که مولانا می گوید: اسرار الهی و ماهیت و حقیقت بسیاری از اشیا و امور، از نظر کاملان و محرمان درگاه حق مخفی نیست، سخن از عقل بحثی می آورد؛ عقلی که می خواهد همه چیز را با بحث و استدلال و چون و چرا دریابد غافل از اینکه اسرار و حقایقی وجود دارد که بسیار فراتر از حد و مرز اوست و چون آنها را در نمی یابد انکار می کند:

«عقل بحثی» گوید این دور است و گو
 بی زتاویلی محالی کم شنو
 قطب گوید مر ترا ای سست حال
 آنچه فوق حال توست آید محال

(۳۶۵۵ - ۳۶۵۴/۳)

۶. عقل کند تن پرست

یعنی عقلی که راهی به سوی حقایق ندارد و در بند تعلقات جسمانی و سود و منفعت مادی است. مولانا در داستان ذوالنون مصری که خود را به دیوانگی زده بود، از زبان مریدانش می گوید:

طبع را بر عقل خود سرور مکن...
هم مزاج خر شدست این «عقل پست»
فکرش اینکه چون علف آرد به دست

(۱۸۵۷-۱۸۵۰/۲)

۱۱. عقل زیرک

یعنی عقل جزئی و مادی ای که در امور دنیایی زیرکی
دارد و اگر عنایت خدا نباشد ابله‌یهای فراوانی از او سر
می زند. مولانا در ادامه حکایت مورچگانی که نوشتن
قلم را بر روی کاغذ می دیدند و هر کدام نقشهای روی
کاغذ را به چیزی نسبت می دادند، می گوید:

صورت آمد چون لباس و چون عصا
جز به عقل و جان نجند نقشها
بی خبر بود او که آن عقل و فؤاد
بی ز تقلب خدا باشد جماد
یک زمان از وی عنایت برکند
«عقل زیرک» ابله‌ها می کند

(۳۷۲۷-۳۷۲۹/۴)

۱۲. عقل مُفلسف

یعنی عقل تجربی و مدرسه ای و استدلالی که سیر باطنی
برای دریافت حقایق ندارد و توجه آن به خیالات و اوهام
است. مولانا در بیان اینکه هر چیز به سوی همجنس
خود روی می آورد، می گوید:

هر کسی را جفت کرده عدل حق
پیل را با پیل و بق را جنس بق
مونس احمد به مجلس چاریار
مونس بوجهل عتبه و ذوالخمار
قبله عارف بود نور وصال
قبله «عقل مُفلسف» شد خیال
کعبه جبریل و جانها سدره ای
قبله عبدالطون شد سفره ای

(۱۸۹۴-۱۸۹۷/۶)

درخور «عقل عوام» این گفته شد
از سخن باقی آن بنهفته شد
زر عقلت ریزه است ای متهم
بر قراضه، مهر سگه چون نهم
عقل تو قسمت شده بر صد مهم
بر هزاران آرزو و طم و رم
جمع باید کرد اجزا را به عشق
تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق

(۳۲۸۶-۳۲۸۹/۴)

۹. عقل اسیر

یعنی عقلی که اسیر نفس و خواسته های مادی است.
مولانا در داستان موسی (ع) که به فرعون گفته بود یک
پند قبول کن و چهار فضیلت عوض بگیر، از زبان
فرعون به موسی می گوید:

گفت ای موسی کدام است آن چهار
که عوض بدهی مرا، برگو بیار
تا بود بر لطف آن وعده حسن
سست گردد چار میخ کفر من...
یا ز عکس جوی آن پاکیزه شیر
پرورش یابد دمی «عقل اسیر»

(۲۵۱۴-۲۵۱۸/۴)

۱۰. عقل پست

یعنی عقلی که توجه به تعلقات مادی و خواهشهای
نفسانی دارد و شبیه و هم مزاج نفس پست می شود.
آنجا که مولانا سخن در پرورش روح و بی توجهی به
نفس و خواهشهای نفسانی دارد، می گوید:

ترک عیسی کرده، خر پرورده ای
لاجرم چون خر برون پرده ای
نالۀ خر بشنوی رحم آیدت
پس ندانی خر، خری فرمایدت
رحم بر عیسی کن و بر خر مکن

۱۳. عقل کارافزا

یعنی عقل مادی جزئی که جز دردسر و گمراهی حاصلی ندارد. مولانا آنجا که دربارهٔ اسباب و علل حوادث و امور سخن می‌گوید، از برخی امور خارق العاده بحث می‌کند که اسباب و علل مادی برای توجیه ندارند و با عقل و استدلال نمی‌توان آنها را دریافت و می‌گوید دریافت اینها کار عقل جزئی دردسرافرین نیست بلکه بندگی محض در برابر خدا و توجه به مسبب الاسباب است:

کشف این نز «عقل کارافزا» بود
بندگی کن تا تو را پیدا شود

(۲۵۲۶۳)

۱۴. عقل پرحرص و طلب

یعنی عقل جزئی حریص در مادیات و نفسانیات. مولانا در بیان اطوار و منازل خلقت انسان به این نوع عقل اشاره می‌کند:

آمده اول به اقلیم جماد
وز جمادی در نباتی اوفتاد
سالها اندر نباتی عمر کرد
وز جمادی یاد ناورد از نبرد
وز نباتی چون به حیوانی فتاد
نامدش حال نباتی هیچ یاد...
باز از حیوان سوی انسانیش
می کشید آن خالق که دانیش
همچنین اقلیم تا اقلیم رفت
تا شد اکنون عاقل و دانا و زفت
عقلهای اولینش یاد نیست
هم از این عقلش تحوّل کرد نیست
تا رهد زین «عقل پرحرص و طلب»
صد هزاران عقل بیند بوالعجب
گرچه خفته گشت و شد ناسی ز پیش
کی گذارندش در آن نسیان خویش

باز از آن خوابش به بیداری کشند
که کند بر حالت خود ریشخند

(۳۶۵۱_۳۶۳۷/۴)

۱۵. عقل فاسد

یعنی عقل جزئی گرفتار در ورطهٔ خواهشهای مادی و نفسانی. مولانا آنجا که سخن از فاسد شدن انسان از قرین و همنشین بد به میان می‌آورد می‌گوید:

من ندیدم جز شقاوت در لئام
گر تو دیدستی رسان از من سلام
همچو جان باشد شه و صاحب چو عقل
«عقل فاسد» روح را آرد به نقل
آن فرشتهٔ عقل چون هاروت شد
سحرآموز دو صد طاغوت شد
عقل جزوی را وزیر خود مگیر
عقل کل را ساز ای سلطان وزیر
مر هوا را تو وزیر خود مساز
که برآرد جان پاکت از نماز
کین هوا پرحرص و حالی بین بود
عقل را اندیشه یوم دین بود

(۱۲۶۰_۱۲۵۵/۴)

۱۶. عقل مختصر

همان عقل جزئی ناچیز است که در معرض فریب و اشتباه قرار می‌گیرد:

ای بسا مس زرانده به زر
تا فروشد آن به «عقل مختصر»

(۲۱۷۳/۴)

۱۷. عقل ناقص

اهل دنیا «عقل ناقص» داشتند
تا که صبح صادقش پنداشتند

(۱۹۷۶۵)

نتیجه

انسانی است. در صورتی که اولاً نفس و هوی و شهوت بر آن غالب نشود و ثانیاً از قلمرو و محدوده مجاز خود که مسائل مربوط به همین جهان مادی است پا را فراتر نگذارد. اما عقلی که در نظر مولانا مذموم و نکوهیده است باز همین عقل جزئی انسانی است؛ در صورتی که پا را از قلمرو مجاز خود فراتر نهد و بخواهد در مسائل و اموری که فراتر از حد درک اوست دخالت کند، که قطعاً کارش به حیرت و گمراهی می کشد، یا اینکه با غلبه نفس و هوی و شهوت از مسیر درست منحرف شود و به شیطنت و گریزی و سودجویی و حرص و... پردازد. مولانا از این عقل نیز با تعبیر متعددی یاد کرده است. تعبیر و اصطلاحاتی که از این دو گروه از عقل ممدوح و مذموم ذکر شده و در این مقاله نزدیک به چهل تعبیر از آنها آورده شده است، در حقیقت بیشتر بیانگر جلوه ها و صفات و مراتب آنهاست تا اقسام و انواع آنها.

منابع

- استعلامی، محمد (۱۳۶۷)، شرح مثنوی شریف، انتشارات زوار، تهران؛
- جعفری، محمد تقی (۱۳۵۹)، عقل و عاقل و معقول، انتشارات زنان مسلمان، تهران؛
- _____ (۱۳۶۱)، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ۱۴ مجلد، انتشارات اسلامی، تهران؛
- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۳۸)، دیوان، چاپ قزوینی و غنی، به کوشش ع. جریزه دار، انتشارات اساطیر، تهران؛
- سنائی غزنوی (۱۳۶۲)، دیوان، چاپ مدرس رضوی، کتابخانه سنایی، تهران؛
- عطار (۱۳۷۰)، منطق الطیر، چاپ سید صادق گوهرین، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران؛
- کلیات شمس تبریزی (۱۳۷۱)، چاپ بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات نگاه، تهران؛
- لاهیجی، شمس الدین محمد (۱۳۷۱)، شرح گلشن راز، تصحیح محمدرضا برزگر و عفت کرباسچی، انتشارات زوار، تهران؛
- مثنوی معنوی (۱۳۶۹)، چاپ نیکلسون، ۳ ج، انتشارات مولی، تهران؛
- همایی، جلال الدین (۱۳۶۹)، مولوی نامه، ۲ ج، موسسه نشر هما، تهران. ■

گفتیم عقل یکی از مواهب ارزشمند الهی است اما در آثار عرفای ما، بر خلاف فلسفه، دو برخورد متضاد با آن شده است. گاهی از آن ستایش شده و گاهی نکوهش. ستایش آنها از عقل کل و عقل انسانهای کامل و عقلهای کمال طلب است و نکوهش آنها از عقل جزئی تجربی است؛ زمانی که در شناخت اسرار و حقایق الهی پا را از محدوده خود فراتر می نهد و دچار گیجی و گمراهی می شود و یا در امور زندگی به حيله گری و سودجویی می پردازد. مولانا نیز در این اصل و تقسیم بندی کلی با سایرین هماهنگ و همسوست؛ به طوری که در مثنوی نیز به دو گروه عقل ممدوح و مذموم برمی خوریم. اما تفاوت مولانا نسبت به پیشینیان یکی در عظمت و وسعت کار اوست که بیشترین مطلب را در این زمینه آورده است و دیگری در خلق تعبیرات و اصطلاحات و ذکر اقسام و مراتب عقل است که در این جنبه نیز بیشترین و گسترده ترین مطلب را با بیان و تعبیر زیبا عرضه کرده است.

عقل ممدوح در نظر مولانا عبارت است از: عقل کل که آن را در دو معنی به کار برده است ۱. عقل مجرد علوی و نخستین جلوه ذات حق؛ ۲. عقل کامل انبیا و اولیا و خواص درگاه حق که محیط به اشیا و آگاه به حقایق و اسرار است. البته نه تمامی حقایق و اسرار، زیرا گاهی مسائلی وجود دارد که حتی عقل کل نیز در برابر آن سرگشته و حیران می شود. عقل ممدوح دیگر که مولانا تعبیر مختلفی برای آن آورده است یکی عقل انسانهای کمال یافته و پاک و با بصیرت است که با عقل کل پیوسته و مرتبط است و دیگری همین عقل جزئی